

عباس رضازاده مقدم

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد - تاریخ و تمدن ملل اسلامی - دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد
استاد راهنما: دکتر عباس علی تفضلی - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

خواجه نظام الملک توسی و شیعیان

چکیده

حسن بن علی بن اسحاق بن عباس مشهور به خواجه نظام الملک یکی از مشهورترین وزرای مسلمان ایرانی بود که مدت سه دهه وزارت دولت بزرگ سلجوقیان را برعهده داشت و با تدبیر او قلمرو سلجوقیان به اوج وسعت و قدرت رسید. خدمات فرهنگی و سیاسی وی به فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی، ویژگی‌های او را ممتاز می‌سازد. تاریخ‌نویسان وی را به لحاظ مذهبی، متعصب به مذهب شافعی و داشتن روابط خصمانه با شیعیان دانسته‌اند. اما در مشی و رفتارهای عملی او، خصومت یا بی‌احترامی نسبت به شیعیان مشاهده نشده است. بیشتر تحلیل‌گران سیره و اندیشه‌های خواجه را براساس مندرجات کتاب سیاست نامه^۱ موجود که آن را نوشته^۲ خواجه نظام الملک می‌دانند، ترسیم کرده‌اند.

این مقاله افزون بر شرح احوال و زندگانی نظام الملک، به توصیف جایگاه سیاسی و اجتماعی او می‌پردازد و با تکیه بر اسناد و روایت‌های تاریخی به مقایسه‌ی تضادها در مندرجات ضد شیعی و آرای اشخاص مختلف و بررسی روابط بین ایشان و شیعیان در آن دوره را مورد بحث قرار می‌دهد و قصد دارد حقیقت اندیشه‌ی این اندیشمند مسلمان ایرانی را آشکار سازد.

واژگان کلیدی:

سلجوقیان، خواجه نظام الملک، شیعیان، اسماعیلیان، اهل سنت، مذهب شافعی، سیاست نامه

مقدمه

سلجوقیان که نام خود را از سلجوق بن دقاق جدبزرگ این قوم گرفته بودند از اقوام ترک صحراگرد و قبایل اوغوز که آئین شمنی داشتند و از ترکستان مهاجرت کرده بودند و در نزدیک ماوراءالنهر ساکن شدند و در اثر معاشرت با مسلمانان این ناحیه به دین اسلام گرویدند و این گرایش آنان به اسلام سبب نزدیک شدن به حاکمان مسلمان مانند سامانیان و سپس غزنویان گردیده و با نفوذ بیشتر، و قدرت یافتن آنها در دستگاههای دولتی عاقبت موفق شدند در سال ۴۲۹ هـ.ق/ ۱۰۳۸م بر سرزمینهای گسترده‌ای از ایران و عراق استیلا یابند. این اقوام چون از آیین و روشهای کشورداری چندان آگاه نبودند، از ایرانیانی که در این زمینه مسلط بودند استفاده می‌کردند و با تدابیر وزرای ایرانی همچون خواجه نظام الملک قلمرو آنان بیش از پیش گسترش یافت و تثبیت شد. خواجه نظام الملک در سرزمین توس دیده به جهان گشود، تدابیر و اندیشه‌های او نیرومندترین امپراتوری پهناور سلجوقی را به شیوه^۱ حکومت ساسانیان تحت یک قدرت بزرگ مرکزی در ایران با ترکیب عناصری از اقوام ترک در جامعه^۲ ایرانی، بنیاد نهاده شد که در روزگار اوج و عظمتش از آمودریا و هندوکش تا کرانه‌های مدیترانه در سوریه، از شمال ایران تا مرزهای بیابان‌های عربستان را شامل می‌گردید.

نظام الملک مذهب شافعی داشت و دشمن سرسخت اسماعیلیان^۱ بود که اندیشه‌های خلفای فاطمی مصر را در سرزمین‌های شرق اسلامی تبلیغ و دولت سلجوقیان را تهدید می‌کردند و همین مبارزه با اسماعیلیان باعث گردیده است که تاریخ نویسان او را دشمن تشیع معرفی نمایند. و در برخی از نوشته‌های تاریخی از روابط حسنه^۲ توأم با احترام و تکریم به برخی از فرقه‌های شیعه از وی نقل شده که بعضی از نظریات ضد شیعی خواجه را مورد تردید قرار می‌دهد. بیشتر کسانی که به چنین تحلیل‌هایی در مورد خواجه پرداخته‌اند سیره و اندیشه‌های وی را بر اساس مندرجات کتاب سیاست‌نامه یا همان سیرالملوک موجود که آن را نوشته^۳ نظام الملک می‌دانند، ترسیم کرده‌اند. در

^۱. اسماعیلیان ایران از دستگاه فاطمیان مصر منشعب شده بود و هیچ تبعیتی از آنها نمی‌کردند.

بین مندرجات فصول این کتاب نیز تناقض‌هایی مشاهده می‌شود که هویت نویسنده و انتساب همه^۴ فصول این کتاب را به خواجه نظام الملک توسی تشکیک می‌نماید. هدف این مقاله به بررسی تناقض‌های تاریخی و چگونگی پیدایش و طرح اندیشه‌های ضد شیعی و روابط خصمانه با شیعیان، در گمان برخی از نظریه پردازان شده است، می‌پردازد تا حقیقت اندیشه‌ها و مقاصد مذهبی این اندیشمند مسلمان ایرانی آشکار گردد.

خواجه نظام الملک و تحصیلات

خواجه نظام الملک از طبقه دهقانان ایرانی بوده و جدّ وی، اسحاق بن عباس دهقانی از دبه «آنکو» «بیهبق» بود. (بیهبقی، تاریخ بیهبق، ص ۷۳) پدرش ابوالحسن علی و مادرش زمردختون از نوادگان ابوجعفر و آل حمید از امرای عباسیان است (کانپوری، زندگانی خواجه نظام الملک، ص ۱۶). وقتی که اسحاق درگذشت ابوالحسن بن علی به عنوان فرزند بزرگتر و سرپرستی خاندان را برعهده گرفت و سپس به خدمت ابوالفضل سوری بن المعتز عمید یا حکمران غزنویان در خراسان در آمد و مأمور اداری اموال ناحیه‌ی توس گردید، آنجا ازدواج کرد و ولادت حسن در خاک توس که یکی از نواحی بزرگ و مهم خراسان قدیم بود، در روز جمعه پانزدهم ذی القعدة سال ۴۰۸ هـ ق/ ۱۰۱۸ م اتفاق افتاد. (بیهبقی، تاریخ بیهبق، ص ۷۹)

حسن در آغاز کودکی در توس به کمک پدر به آموختن قرآن پرداخت و در یازده سالگی حافظ قرآن شد. (رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ص ۱۰۹) سپس به نیشابور رفت و به مدت چهار سال نزد امام موفق نیشابوری فقه شافعی، حدیث و اصول را فراگرفت و سپس در سن ۲۴ سالگی به زادگاهش، توس بازگشت. (کانپوری، زندگانی خواجه نظام الملک، ص ۳۱۴)

خواجه نظام الملک نزد استادانی همچون: محمد بن مهریزد و ابومنصور شجاع بن شجاع و در بغداد از ابوالخطاب بن البَطْرِ و نیز ابوحامد الازهری، حدیث شنیده است و خود نیز از میان کسانی که از آنها حدیث شنیده از ابوالفتح احمد بن حلبی (م- ۴۸۳ هـ ق) (سمعانی، الانساب، ۳/۳۱۳) سُبکی، صَفَدی، قاضی ابوالفضل محمد عمر اَرْمَوی، ابوالقاسم نصر بن علی عُکَبَری، علی بن طراد زینبی و ابوحامد محمد حسن بن منصور سمعانی نام برده است. (سبکی، طبقات الشافعیه الکبری، ۴/۳۱۸) وی در مدتی که در توس و

نیشابور تحصیل می‌کرد سفری به مرو کرد و در میهنه با ابوسعید ابی‌الخیر (۴۴۰-۳۵۷ هـ.ق/۱۰۴۸-۹۶۸م) ملاقات داشت. (اسرار التوحید، ۵۸/۲) و تأثیر این دیدار، ارادت او را تا پایان عمر نسبت به این عارف و صوفی بزرگ بر عمق و جودش باقی گذاشت و به همین خاطر همواره صوفیان مورد احترام و اکرام وی بودند. (ر.ک: اسرار التوحید، ص ۵۹ و ۱۷۸)

ورود نظام الملک به اموردیوانی

پدر خواجه نظام الملک که سمت تصدی اموال حکومت غزنویان را در ناحیه‌ی توس برعهده داشت او در این هنگام، جوانی ۲۱ ساله بود و به همراه خانواده در توس به سر می‌برد. سلجوقیان از سال ۴۲۸ هـ/۱۰۳۷م تهاجم خود را به خراسان آغاز کرده بودند. در این ایام وقتی که سوری بن معتر حکمران وابسته به غزنویان در خراسان خود را از ناحیه‌ی سلجوقیان در خطر دید، اموال علی بن اسحاق، پدر خواجه را گرفت و به غزنه گریخت و او را با وضعی آشفته و سرگردان به حال خود رها ساخت. او با چنین وضعی قادر به ادامگی زندگی در خراسان نبود به همراه خانواده از توس به بیهق بازگشت و از آنجا راهی غزنه شد و به خدمت وزیر عبدالصمد عباسی در دستگاه غزنویان پیوست و از این تاریخ (۴۳۲ هـ/۱۰۴۱م) بود که خواجه حسن به خدمت امرای غزنوی در آمد و به امور دیوانی مشغول شد. (تاریخ بیهق، ص ۷۹؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۲۶۶)

سلجوقیان پس از مدتی بر ترمذ و بلخ^۱ مستولی شدند و خواجه که دولت سلجوقیان را در اوج قدرت دید از غزنه به بلخ رفت و در دستگاه حکومت ابوعلی بن شاذان (عمید یا حکمران بلخ) که از سوی چغری بیک داوود (پدر آلپ ارسلان) برادر طغرل سلجوقی منصوب شده بود به عنوان دبیر به خدمت او درآمد. (نخجوانی، تجارب السلف، ص ۲۶۶) از این پس بود که او به دستگاه حکومتی سلجوقیان وارد شد. بنابراین در تمام این دوره تا مرگ طغرل بیک (۴۲۹-۴۵۵ هـ/۱۰۳۸-۱۰۶۳م) خواجه در دستگاه سلجوقیان به شغل دبیری مشغول بود. اما پس از مدتی به علت بد رفتاری ابن شاذان به بلخ رفت و با کمک چغری بیک داوود که وی را به فراست دریافته بود به فرزندش آلپ ارسلان که

۱. ترمذ و بلخ از شهرهای بزرگ و مهم خراسان بوده که امروز ترمذ جز خاک ازبکستان و بلخ نیز در دوران باستان «باکتريا» نام داشته و امروز این شهر جزو کشور افغانستان است. (معجم البلدان، ذیل نام‌های مذکور)

حکمران خراسان بود معرفی کرد و به عنوان کاتب و وزیر او به خدمت وی درآمد و تا سال ۴۵۵هـ/ق/۱۰۶۳م به عنوان وزیر آلب ارسلان که حکمران خراسان بود، در خدمت او درآمد. (همان، ص ۲۶۷)

وزارت و پایان کار نظام الملک

هنگامی که طغرل در سال (۴۵۵هـ/ق/۱۰۶۳م) درگذشت چون فرزندی نداشت ابتدا عمید الملک کندی وزیر طغرل، فرزند کوچک برادرش، چغری بیک به نام «سلیمان» را بر تخت نشاند. ولی با صلاحدید و کمک خواجه، آلب ارسلان فرزند بزرگ طغرل به سلطنت رسید و خواجه را به عنوان وزیر اعظم خود انتخاب کرد. (نیشابوری، سلجوقنامه، ص ۲۲) در تمام دوره‌ی سلطنت آلب ارسلان بر این سمت بود (۴۵۵-۴۶۵هـ/ق/۱۰۶۳-۱۰۷۳م) و نظام الملک را به عنوان اتابک یا مربی فرزندش ملکشاه تعیین کرده بود وقتی که آلب ارسلان در سال ۴۶۵هـ/ق/۱۰۷۳م به دست یوسف خوارزمی در ماوراءالنهر به قتل رسید، پسرش ملکشاه هجده ساله را به جانشینی خود تعیین و برادامه‌ی وزارت خواجه نیز تأکید کرد و ملکشاه نیز چنین کرد و همه‌ی امور کشور را به وی واگذاشت. (ابن اثیر، تاریخ الکامل ۴۹/۲۳-۵۵) او شورش‌های مدعیان سلطنت را فرونشاند و سلطنت ملکشاه را که همچون پادشاهان مستبد با سنت‌های ایرانی-اسلامی تربیت کرده بود، (تاریخ ایران کیمبریج، ۷۲/۵) مستقر ساخت و اصفهان را به عنوان پایتخت فرمانروایی وی انتخاب کرد و در مدت وزارتش در ایام پادشاهی ملکشاه کوشید قلمرو سلجوقیان را به بالاترین درجه‌ی وسعت برساند و آنچه فتوحاتی که در این مدت نصیب سلطان جوان شد نتیجه‌ی لیاقت و کاردانی خواجه بود. بزرگی قلمرو ملکشاه که وزیرش خواجه نظام الملک بود از مرز چین تا سرزمین‌های شام و مدیترانه می‌رسید. (مینوی، مجتبی، نقدحال، ص ۲۲۵) تمام تاریخ نویسان بر این قولند، وزارت نظام الملک یکی از طلایی‌ترین دوران تاریخی ایران پس از اسلام بوده است. (ر.ک، منابع آخر همین مقاله)

عاقبت روابط بین خواجه با سلطان به تیرگی گرایید و در شب جمعه یازدهم رمضان سال ۴۸۵هـ/ق/۱۰۹۲م در بین راه بغداد به همدان با یک دسیسه حساب شده با ضربه‌ی خنجر مردی صوفی نما که گفته‌اند از فداییان اسماعیلی بوده و به تحریک

سلطان و یا همسر حیل‌گر و همدست او تاج‌الملک که چشم به وزارت خواجه داشت، از پای درآمد. برخی از منابع قتل وی را به دستور ملک‌شاه دانسته‌اند. (وفیات الاعیان/۱: ۳۷۹؛ طبقات الشافعیه والکبری/۴: ۳۲۳)

جنازه‌ی نظام‌الملک را در اصفهان در مدرسه‌ی نظام در محله‌ی گرآن به خاک سپردند. (وفیات الاعیان/۱: ۳۷۹؛ سبکی، تجارب السلف. ص ۲۸۱) اما حدود سی روز یا اندکی بیشتر ملک‌شاه نیز با مرگ مرموزی درگذشت و اندکی بعد هم دشمنان توطئه‌گر خواجه نیز به دست غلامان نظامیه گرفتار انتقام شدند (تاریخ بیهق، ص ۷۶؛ مینوی، مجتبی، نقد حال، ص ۲۵۸).

پس مرگ خواجه و ملک‌شاه، شیرازیه‌ی حکومت سلجوقیان از هم گسیخت و جان‌شینان وی روی آرامش را ندیدند و هر ناحیه‌ای از این قلمرو گسترده به دست یکی از خاندان سلجوقی افتاد و سرانجام حکومت سلجوقیان در ایران در سال (۵۹۰هـ.ق / ۱۱۹۵م) (باسورث، سلسله‌های اسلامی جدید، ص ۳۶۰) منقرض گردید. و همان پیش‌بینی خواجه‌ی آینده نگر و ژرف بین درست از کار درآمد.^۱

عقیده‌ی مذهبی خواجه نظام‌الملک

خواجه نظام‌الملک در فقه از مذهب شافعی و در اصول از مذهب اشعری پیروی می‌کرد (مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۳۱)، برخلاف سلاطین سلجوقی که حنفی مذهب بودند و خود را مدافع خلافت عباسی می‌دانستند. هنگامی که خواجه به وزارت آلب ارسلان برگزیده شد، او با کشوری مواجه بود که مدتی قریب به صدسال تحت استیلای امرای آل بویه شیعی مذهب بود. تسامح مذهبی آل بویه زمینه را برای رشد و بسط تشیع فراهم ساخته بود ولی مذاهب رسمی دولت سلجوقی دو مذهب حنفی و شافعی بود که خواجه مجبور بود از آنها پشتیبانی کند.

ابن اثیر درباره‌ی فضایل دینی خواجه چنین نوشته است:

^۱. «... صلاح دولت و مصلحت کافه رعیت، پس از من ظاهر شود. چون تدبیر جهان به دیگری منوط گردد، تقدیر و قیاس و ظن چنان است که هیچ کس، پس از من، یک ماه شغل جهان بر نظام نتوان شد.» (نظام‌الملک، وصیت‌نامه (خردنامه)، ص ۹۴؛ مؤید ثابتی، اسناد و نامه‌های تاریخی، ص ۲۴)

« ... نظام الملک مردی دانشمند و متدین بود. محضر او همواره پر از قاریان قرآن و فقها و پیشوایان مسلمان و مردان نیک اندیش و اهل صلاح بود. او می‌گفت دوست دارم که خویشتن در ردیف ناقلان حدیث رسول الله (ص) قرار گیرم. هرگاه بانگ اذان می‌شنید از انجام هرکاری که سرگرم آن بود، اجتناب می‌کرد و به نماز می‌پرداخت و هرگاه فارغ می‌شد پیش از نماز هیچ کاری را شروع نمی‌کرد و چنانچه مؤذن غفلت می‌کرد و وقت نماز فرا می‌رسید به او دستور می‌داد اذان بگوید» (تاریخ الکامل، ۱۸۵/۲۳؛ و فیات الاعیان، ۳۷۹/۱؛ طبقات الشافعیة الكبرى، ۳۱۸/۴؛ قزوینی، عبدالجلیل، النقض، ص ۱۴۵)

جواد طباطبایی معتقد است:

«خواجه در قلمرو مذهب، شافعی متعصبی بود؛ اما در سیاست ارزش و جایگاه اهل سیاست را به درستی می‌دانسته است. و در پاسخ اینکه برخی از نویسندگان با ضابطه‌های امروزی به ارزیابی عمل و نظر نظام الملک پرداخته و با تردید در اعتقاد او به مذهب شافعی نوشته‌اند که خواجه شافعی متعصبی بود؛ ولی احتمال می‌رود که دل‌بستگی او به مذهب شافعی بیشتر ناشی از مصالح سیاسی بوده باشد تا مذهبی.» (طباطبایی، خواجه نظام الملک، ص ۴۰)

روابط خواجه نظام الملک و اسماعیلیان

اسماعیلیان فعالیت‌های تبلیغی خود را قبل از این که سلجوقیان به قدرت برسند از دوره‌ی سامانیان و غزنویان، آغاز کرده بودند (گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۲۵، ۳۳۱)؛ بیشتر این فعالیت‌ها، فرهنگی و پنهانی بود. روابط دولت بزرگ سنی مذهب سلجوقیان با اسماعیلیان نیز براساس نگرش مکتب فقهی عالمان سنت و جماعت شکل می‌گرفت. در عهد سلطنت آلب ارسلان و ملک‌شاه که زمام کلی امور قلمرو گسترده‌ی سلجوقی در دست وزیر مقتدر آنها، خواجه بود، برای این امپراتوری گسترده و خلافت عباسی دشمنی خطرناک تر از اسماعیلیه وجود نداشت که با ایجاد سازمان‌های سری و تشکیلات حیرت آور، آسیای غربی را دچار وحشت عجیبی کرده بود. نظام الملک به عنوان فردی شافعی مذهب و وزیر سلاطین سنی مذهب، نفوذ سیاسی اسماعیلیان را بر نمی‌تافت و همه‌ی تلاش خود را برای ریشه‌کن ساختن پیروان این مذهب به کار می‌برد و یکی از اهداف وی از تأسیس مدارس نظامیه مقابله با اندیشه‌های اسماعیلیه در مناطق مختلف ایران بود.

تا هنگامی که اسماعیلیان به فعالیت‌های تبلیغی خود در مناطق مختلف ایران به زندگی مخفیانه ادامه می‌دادند و هنوز دست به سلاح نبرده بودند، رفتارها با آنان مسالمت آمیز بود. اما هنگامی که حسن صباح رهبر و مؤسس دولت نزاری اسماعیلیان در ایران با گرفتن قلعه الموت (جوبنی، تاریخ جهانگشای جوبنی، ۳/ ۱۷۴) در سال ۴۸۳ هـ.ق/ ۱۰۹۰ م، مرحله‌ی جدیدی را در فعالیت‌های این فرقه شیعی و مناسبات آن‌ها با سلجوقیان شکل داد. از این تاریخ دعوت اسماعیلی، سیاست قیام آشکار علیه دولت سلجوقی را در پیش گرفت و فتح الموت اولین ضربه این قیام بر پیکره آن دولت به شمار می‌رفت. (حلمی، دولت سلجوقیان، ص ۱۰۱) به ویژه آنکه همه‌ی امور کشور در دستان قدرتمند خواجه نظام الملک بود.

از شواهد چنین برمی‌آید، دشمنی خواجه با اسماعیلیان دلایل سیاسی داشته تا مذهبی که ریشه‌ی آن را شاید بتوان در طمع داشتن حسن صباح به منصب وزارت خواجه و نقش او در هنگام ارائه‌ی گزارش حسابات ابن صباح به آلب ارسلان و پراکنده ساختن او راق دفاتر او جستجو کرد^۱ که این کار موجب مفتضح نمودنش نزد سلطان شد و در نهایت از چشم شاه افتاد و از درگاه سلطان رانده شد. این دشمنی موجب گشت تا حسن صباح عزم کند با به راه انداختن قیام در مقابل او، خود را مطرح سازد. (مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۳۱؛ تاریخ ایران کیمبریج، ۴۲۸/۵) این موضوع در صحبت‌های حسن صباح با یکی از دوستانش به نام ابوالفضل لبنانی یا نسبانی در اصفهان که مدتی را در منزل او مخفی شده بود و نزد وی آرزو کرد که اگر دو یار موافق یافتمی این مملکت را بهم برزدمی، نمایان است. (مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۵۱۸)

دوستی یا دشمنی خواجه نظام الملک با تشیع

آنچه درباره‌ی افکار ضدشیعی خواجه نظام الملک در برخی نوشته‌های تاریخی انعکاس یافته است یا براساس مندرجات ضدشیعی که در کتاب مشهور سیاست نامه یا سیرالملوک که منسوب به خواجه نظام الملک دانسته‌اند، ترسیم کرده‌اند و کمتر کسی تأملی در هویت واصلت نویسنده‌ی آن کرده‌اند و بر همان اساس در مورد وی به قضاوت

^۱ این حکایت را برخی از تاریخ‌نویسان مربوط به دوران ملکشاه دانسته‌اند.

نشسته‌اند درحالی که نوشته‌ها و حکایت‌های تاریخی که بعضی صرفاً نقلی و بدون استدلال عقلی و تحلیل‌های منطقی بوده و بسیاری از آنها بامشی و سیاست‌های عملی و مرام خواجه که در نوشته‌های تاریخی شهرت بسیارهم یافته‌اند، با مندرجات ضد شیعی که در سیاست نامه وجود دارد، تناقض چشم‌گیری دارند و چنین به گمان می‌رسد که بین عقاید و آرای اسماعیلیان و سایر مذاهب تشیع تفاوتی قائل نشده‌اند. درحالی که فرقه‌های دیگر شیعه و نظریه پردازان و تحلیل‌گران، عقاید اسماعیلیان را الحادی و انحرافی از دایره‌ی آرای تشیع دانسته‌اند.^۱ بااستناد براین حکایت‌ها و تناقض‌هایی که در روایت‌های متون تاریخی شهرت دارند به چند مورد از دلیل‌های بسیار، در این مقاله اشاره می‌گردد، ضمن این که تحقیق بیشتری در این باره لازم است.^۲

اعتقاد و دوستی نسبت به ائمه‌ی اطهار(ع) و خاندان نبوت(س): خواجه نظام الملک در خانواده‌ای مسلمان و معتقد رشد یافته بود. نسبت به خاندان پیامبر(ص) ارادت می‌ورزید، به زیارت قبور آنان می‌رفت، به سادات احترام می‌گذاشت و با بزرگان آنها روابط خویشاوندی برقرار کرده بود. در نخستین سفرش همراه ملک‌شاه به عراق در سال (۴۷۹هـ/۱۰۸۶م) به زیارت آرامگاه پیشوایان بزرگ رفت که ابن اثیر و ابن جوزی این واقعه را گزارش کرده‌اند.^۳

^۱ نویسندگانی که هم عصرخواجه یا اندکی پس از وی که برخی ناصبی مذهب و دارای افکار شدید ضد شیعی بوده‌اند بسیارند و افرادی مانند: راوندی صاحب کتاب‌های: راحة الصدور، ظهیرالدین نیشابوری و سلجوقنامه و ابن جوزی نویسنده‌ی المنتظم و نویسنده‌ی و بعضی فضائح الروافض. از آن جمله‌اند که تفاوتی بین فرق شیعه با اسماعیلیان قائل نبودند. این موضوع در نوشته‌های آنها آشکار است.

^۲ البته نگارنده به هیچ وجه مدعی نیست که تحقیقی در این مورد تاکنون انجام نشده است افراد زیادی بوده هستند که در مورد خواجه و ابعاد مختلف شخصیتی وی تحقیقات ارزنده‌ای را انجام داده‌اند و چه بسا افرادی هم درباره‌ی اندیشه‌های مذهبی و اتهام‌های ضد شیعی وی به نتایجی هم رسیده باشند که دسترسی به آنها ممکن نشده است و این موضوع جای بحث و تحقیق ژرف‌تری دارد.

^۳ «... در ذی الحجه این سال (۴۷۹هـ) سلطان ملک‌شاه پس از فتح حلب و بلاد دیگر شام و جزیره برای اولین بار وارد بغداد شد... و فردایش سلطان و نظام الملک آرامگاه موسی بن جعفر(ع) و مزار معروف کرخی و احمد بن حنبل و ابی حنیفه و دیگر مزارهای معروفه را زیارت کردند... سلطان و نظام الملک، برای شکار به دشت و هامون بیرون شدند و در اثنای آن آرامگاه‌های امیرالمؤمنین علی و حسین (علیهم السلام) را زیارت کردند.» (ر.ک، تاریخ الکامل، ۱۳۳/۲۳) و ابن جوزی در تکمیل این گزارش سفر ملک‌شاه و خواجه می‌نویسد:

هم‌چنین نامه‌ی خواجه به فرزندش مؤید الملک بر حرمت ائمه‌ی اطهار و این که برحق بودن ایشان به عنوان امامان واقعی، تأکید می‌کند.^۱ نیز در وصیت نامه‌اش جمله‌هایی به چشم می‌خورد:

«...اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین را دوست دارم و درباب ایشان اعتقاد نیکو دارم» (ثروت، منصور، وصیت نامه، ص ۹۳)

در نیمه‌ی اول سیاست نامه حکایتی نقل شده که رفتار و حلم و بزرگواری شخصیت امام حسین(ع) را ستوده و حاضران را شگفت‌زده کرده است. (ر.ک: سیاست نامه، فصل سی و سوم)

از این حکایت‌ها در متون تاریخی درباره‌ی خواجه فراوان است به ویژه اطلاق تعبیر امامان به حق و جمله‌هایی در مورد اهل بیت پیامبر(ص) که در بالا ذکر آنها شد و تأکید بر حرمت عالمان علوی و از نام گذاری‌هایی که در بین افراد خاندان وی مرسوم بوده است همچون: عبدالله، علی، قاسم، حسن، حسین و عباس، و یا تأثیر مادر ایشان از دخت گرامی پیامبر(ص) در نام گذاری کودکش که همانم فرزند آن بزرگوار، یعنی امام حسن(ع)، به گمان می‌رسد گرایش به خاندان پیامبر(ص) در خانواده‌ی ایشان و نیز خواجه وجود داشته است. با وجود این که او ظاهراً مذهب تسنن داشت، ولی مشی سیاسی و مذهبی و رفتارهای عملی وی خصومتی را نسبت به شیعیان نشان نمی‌دهد. و مؤید ارادت و دوستی وی نسبت به شیعیان و سادات است و نشان می‌دهد که برخلاف اظهارهای برخی که خواجه نسبت به شیعیان دشمنی می‌ورزیده نه تنها این گونه نبوده بلکه بردوستی و سرمشق قراردادن مشی آنان نیز تأکید داشته است.

«...ملکشاه در کربلا دستور داد حصار شهر کربلا را تعمیر کنند و در نجف نیز به ساکنین شهر، نفی ۳۰۰ دینار طلا صلّه داد. نیز به فرمان او کار کشیدن نهری از فرات به نجف آغاز گردید و طاهر، نقیب سادات، که در نجف می‌زیست ضیافتی بزرگ به افتخار سلطان در آن شهر ترتیب داد. (المنتظم، ۲۵۹/۱۶)

^۱. «...ایمان به ایزد تعالی که به ایمان رسولی صل الله علیه وسلم مقرون بود و بداند که محمد مصطفی خاتم الانبیاء است و بهترین خلق و دین او حق است و باید که او را دوست داری و اصحاب او را و اهل بیت او را که امامان بحق اند، دشمنی هیچ کس از گوینده‌ی لاله الا الله محمد رسول الله باید که در دل تو نباشد و باید حرمت علماء که ورثه‌ی انبیاء اند نیکو شناسی، خاصه کسانی که از شجره‌ی نبوت به تطهیر و تشریف مخصوص باشند.» (ر.ک، عقیلی، آثارالوزراء، ص ۸۶؛ کانپوری، زندگانی خواجه نظام الملک، ص ۱۲۷)

برقراری روابط خویشاوندی با علمای شیعه: براساس این نقل‌های تاریخی روابط خواجه نسبت به سادات و خاندان پیامبر(ص) حسنه بوده و سیاست وی برپایهی مدارا و مسالمت بوده است. همین که بزرگی را تشخیص می‌داد از نفوذ اجتماعی و مذهبی برخوردار است جدای از مذهب و مسلکش با او پیوند خویشاوندی برقرار می‌کرد چنانچه دونفر از دامادهای وی در شمار بزرگان علوی و سادات بودند. این موضوع وصلت و خویشاوندی خواجه با بزرگان شیعی را ابوالحسن بیهقی گزارش کرده است که می‌نویسد: ایشان(شرف الدین محمد) دختر خواجه نظام الملک توسی را به همسری برگزید. (تاریخ بیهقی، ص ۷۴) متکلم شیعی مذهب مشهور، عبدالجلیل قزوینی رازی^۱ در این رابطه نیز می‌نویسد:

«... با علمای آنان نشست و برخاست داشت و از ایشان سماع حدیث می‌کرد و حتی از بزرگان این طایفه دختر می‌گرفت و به آنان دختر می‌داد. دختر خود به سید مرتضی قمی که از بزرگان و سادات عراق به شمار می‌رفت و نقابت ری و قم بر عهده‌ی او بود می‌داد و دختر امیر شرف شاه جعفری را برای پسرش می‌خواست» (قزوینی، النقض، ص ۲۸۰) بیهقی نیز به این امر اشاره داشته است. شرف الدین محمد او که فرزند ابوالحسن مطهر بن محمد بن علی بود و در کتاب‌های شرح حال و نسب‌شناسی، با کنیه‌ی مرتضی شهره است، نقیب سادات ری و قم بوده که مادرش عایشه خاتون دختر آلب ارسلان سلجوقی بود است. ایشان بر حسب مصالحی با وارد شدن در دستگاه زمامداران وقت یعنی سلجوقیان با اعمال نفوذ خود به اصلاح امور شیعیان می‌پرداخت. او پیوند سببی هم با سلاطین این سلسله برقرار کرده بود. (ر.ک. بیهقی، لباب الانساب، ۶۱۳/۲)

شرف الدین محمد چندین دختر داشت و تنها یک فرزند پسر به نام عزالدین یحیی (در بین ایرانیان به امامزاده یحیی شهرت دارد) داشت که او بعد از پدر ریاست نقیبان ری، قم و آمل را برعهده گرفت و مشاهیر معاصر وی از او با عظمت یاد کرده‌اند و از پیوند او با زمامداران وقت و نفوذ قوی‌اش در دستگاه اداری و سیاسی حکام سلجوقی سخن گفته‌اند. عزالدین یحیی در سال ۵۹۰هـ.ق / ۱۱۹۵م به هنگام اشغال ری به دست سلطان علاءالدین تکش خوارزمشاه در دوره‌ی طغرل سوم (۵۹۰-۵۷۱هـ.ق / ۱۱۰۴-

^۱. (وی کتاب خود را در سال ۶۵۰هـ.ق / ۱۲۵۲م نوشته است)

۱۰۹۵م) آخرین سلطان سلجوقی به اتهام همکاری با وزیر مؤید الدین ابن قصاب در هنگام تصرف عراق عجم به طرز فجیعی به قتل رسیده و در کنار آرامگاه حضرت معصومه (س) در قم مدفون شده است. (حسینیان، تاریخ تشیع ۲/۲۷۸)

احترام و تکریم علمای شیعه: خواجه با این که شافعی مذهب بود؛ ولی نسبت به پیروان دیگر مذاهب از جمله، شیعه منصف و مشفق بود. (همو، ص ۱۴۵، ۱۴۲) در تأیید ارادت و دوستی خواجه به سادات و علمای شیعه، تأسیس تکیه‌ای با شکوه توسط نظام الملک در اصفهان و دیدار وی با شخصیت‌ها و مردم که اعطای هدایا و جوایز به آنان در این محل انجام می‌گرفت و تصدی امور آنجا را نیز به یک علوی فاضل (امیر سید محمد) سپرده بود. (محمدبن منور، اسرارالتوحید، ۱/۱۷۷)

عبدالجلیل قزوینی رازی حکایتی را از رابطه‌ی حسنهی خواجه با سادات و علمای شیعه در کتابش نقل کرده است و از روابط خواجه حسن پسر شیخ جعفر دوریستی^۱ که جعفر از مفاخر فرقه‌ی شیعه و بزرگان علمای امامیه اثنی عشریه است. سرسلسله‌ی این خاندان شیخ ابو عبدالله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس بن فاخر عیسی دوریستی است، حکایت دارد (قزوینی، النقض توضیحات زیرنویس مترجم و مصحح، ص ۱۰۹)

تأسف علمای سنی و شیعه در هنگام قتل خواجه، نشان از ضد شیعی بودن او دارد از جمله بزرگان شیعه؛ سید اجل عزیز بن هبه الله حسینی علوی بیهقی (۴۵۹- ۵۲۷هـ/ق/۱۰۶۷-۱۱۲۳م) از سادات سبزواری معاصر خواجه که در تاریخ شیعه شهرت دارد، که قطعه‌ی زیر را در سوگ خواجه سروده است و بی گمان اگر او نیز خواجه را عنصری شیعه ستیز می‌شناخت، هرگز چنین نمی‌سرود:

^۱ دوریستی یکی از قرای ری قدیم بوده (معجم البلدان زیر نام دوریستی) نام دیگر آن «طرشت» «یا درشت» در غرب تهران فعلی تهران قرار دارد و تعداد کثیری فقیه و عالم از آن قریه برخاسته‌اند. (لغت نامه دهخدا، مدخل دوریستی) - «...و اما بو تراب دوریستی رحمه الله پسر خواجه حسن بوده و خواجه حسن پسر شیخ جعفر، دوریستی معروف و مشهور در فنون علم و مصنف کتب و راوی اخبار بسیار و از بزرگان این طایفه (شیعه امامیه) و علمای بزرگ، در هر دو هفته **نظام الملک** از ری به دوریستی رفتی و از خواجه جعفر سماع اخبار کردی و بازگشتی از غایت فضل و بزرگی او، و این خاندانی است به علم و عفت و امانت مذکور، خلفاً عن سلف و این خواجه حسن که پدر بو تراب است با **نظام الملک** حق خدمت و صحبت و الفت داشته و در حق او مدح گفته و از آن یکی که تخلص کرده به مدح **خواجه نظام الملک** (ره) و آن این است... پس از آن نه بیت از آن قصیده را نقل کرده است.» (قزوینی، النقض، ص ۱۰۸)

عجب مدارکه از کشتن نظام الملک سفید روی مروت سیاه فام شود
عجتر آنکه روا داشتند کشتن او بدان امیدکه شان ملک و مال رام شود
بزرگ سهوی؛ آن قاعده ندانستند که تیغ زنگ برآرد چو بی‌نیام شود!
هزار سال بیاید که تا خردمندی میان اهل کفایت چو او نظام شود
(ارموی، تعلیقات کتاب النقض، ۱، ص ۲۸۷)

همکاری خاندان‌های شیعی دولت در دوره‌ی وزارت خواجه نظام الملک: از

قرائن چنین می‌آید، مذهب رسمی دولت سلجوقیان سنی حنفی و در اوایل حکومت آنان (در عهد طغرل و آلب ارسلان) نسبت به شیعیان سخت‌گیری‌هایی می‌شده، (ابن اثیر، تاریخ الکامل، ۳۴۲/۲۲) اما گزارش‌هایی نیز وجود دارد که طغرل با علویان با احترام رفتار می‌کرده است. به گونه‌ای که اولین وزیر طغرل، ابوالفتح رازی مشهور به سالار بوزجانی شیعه مذهب بوده (قزوینی، النقض، ص ۲۲۰) و یا امیر مجد الملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی زاوستانی در عهد طغرل شیعه مذهب و محترم بود و باروی شهر ری و قم و مسجد عتیق قم و قبه‌ی فاطمه معصومه (س) را او ساخت. او مادر سلطان برکیارق را به نکاح خواست و بر لشکرها فرمانده شد، امرا بر او حسد بردند و در غوغای لشکر کشته شد. برادرش اثیر الملک ابوالمجد سعد بن موسی پس از قتل برادرش تا زمان حیات، محترم بود و او را رئیس العراقین می‌خواندند و پس از مرگ، پیکرش را از قم به کربلا منتقل و در آنجا دفن کردند. قبر مجدالملک در کربلا و متصل به آرامگاه امام حسین (ع) است (همو، همان، ص ۲۱۹).

در دوره‌ی آلب ارسلان نیز این سختگیری‌ها بوده حتی این موضوع در مندرجات نیمه‌ی دوم سیاست نامه بازتاب یافته است. هنگامی که سلطان خبردار شد که دبیر شیعی اردم نامی در یکی از دستگاه‌های دولتی توسط سردار ترک، دهخدا یحیی به کار گرفته شده او را احضار و پس از تنبیه اخراج کرد. (سیاست نامه فصل، چهل و یکم) اما در دوره‌ی سلطنت ملک‌شاه که همه‌ی امور و شئون مملکت از بزرگ و کوچک به خواجه واگذاشته شده و به منزله‌ی پدر برای شاه جوان بود. (ابن اثیر، تاریخ الکامل، ۵۵/۲۳)، نسبت به کارگیری پیروان مذاهب دیگر در دستگاه‌های دولتی سختگیری چندانی نبوده چنانچه از شواهد برمی‌آید، همه‌ی مذاهب و ادیان در دستگاه‌های دولتی حضور داشته و همکاری مسالمت

آمیزی می‌کرده‌اند. برخی از خاندان‌ها و بزرگان شیعه مذهب از خدمت دیوان‌های دولتی منع نشده بودند که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

الف - خاندان بنی مزید: این خاندان عرب نژاد و شیعه مذهب بودند واز سده‌های میانه‌ی قرن چهارم هجری از سوی حکومت آل بویه مأمور حفاظت از شهر سورا در عراق و مناطق اطراف آن شدند و پس از استیلای طغرل نیز این خاندان را به سمت خود ابقا کرد. (ابن اثیر، تاریخ‌الکامل، ۳۳۲/۲۲) نورالله دَبَّیس دومین - امیر بنی مزید- به مدت حدود شصت سال قدرت خاندان خود را حفظ کرد تا این که در سال ۴۷۴هـ.ق/۱۰۸۱م در سن هشتاد سالگی درگذشت و ملک‌شاه سلجوقی فرزندش بهاء‌الدوله منصور را به جانشینی او منصوب کرد. (ابن اثیر، تاریخ‌الکامل، ۹۹/۲۲) گمان می‌رود خواجه نیز با این خاندان روابط خوبی داشته است به همین جهت وقتی که او در سال ۴۷۹هـ.ق/۱۰۸۶م درگذشت و خبر مرگش به خواجه نظام الملک رسید، وی از مرگ او اظهار تأسف کرد و گفت اجل صاحبان دستار درگذشت و خلیفه مقتدی نقیب علویان را نزد فرزند و جانشین او صدقه فرستاده و تسلیت گفت. سیف‌الدوله صدقه، قدرت مندترین امیر خاندان، شیعه مذهب مزید بود. وی پس از مرگ پدر، به اصفهان نزد ملک‌شاه رفته خلعت گرفت و اجازه یافت که فرمانروای نواحی زیر سلطه‌ی پدرش باشد. این خاندان تا سال ۵۴۵هـ.ق/۱۱۵۰م برحله و نیل و نواحی اطراف آن حکومت راندند. (همو، همان، ۱۲۶، ۱۲۷/۲) ملک‌شاه بدون نظر وزیر اعظم خود چنین اقداماتی را انجام نمی‌داد و اگر خواجه با شیعیان مخالفتی داشت یقیناً مانع این اقدام ملک‌شاه می‌شد.

ب - اسپهبدان مازندران: از خاندان‌های دیگر شیعی بودند که در دوره‌ی وزارت خواجه براین خطه حکومت می‌کردند و حتی در اوج قدرت سلجوقیان افرادی از خاندان کاکویه شیعی داماد سلطان ملک‌شاه بودند. (نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۸۳) یکی از فرمانروایان این خاندان به نام اسپهبد رستم بن علی چندان با اسماعیلیان ساکن الموت درگیر بود که وی را شاه‌غازی می‌خواندند. باورهای دینی او و نیز نبرد وی با باطنیان موجب شده که عبدالجلیل رازی، دانشور شیعی مذهب قرن ششم، از وی به تحسین یاد کند. (قزوینی، النقض، ص ۲۰۶-۲۰۷) نویسنده خبر می‌دهد که در دوره‌ی ملک‌شاه قم در بست در اختیار شیعیان بود و مدرسه‌ها در این شهر برقرار بود و با علمای شیعه در رفت و آمد بوده است. «...نظام الملک هر سال به خانهدی وی می‌رفت و در عهد سید شمس‌الدین

رئیس شیعه در همه محافل و مجامع سال‌های دراز کسی بالاتر از او نمی‌نشست.» (همان، ص ۳۹۹) هم چنین قزوینی تأیید کرده که سلطان ملک‌شاه دختر خود، خاتون سعیده سلقم، را به عقد سپهبد علی (از حکام مازندران) درآورد که مردی شیعی و معتقد و دوازده امامی بوده است. (همو، همان، ص ۲۸۰)

ج- مجدالملک برادستانی قمی: وی امامی مذهب و رئیس دیوان استیفای ملک‌شاه بود بعدها به عنوان وزیر برکیارق انتخاب گردید. وهم چنین شرف الدین انوشیروان خالد کاشانی که دست پرورده‌ی نظام الملک بوده در دیوان‌های خواجه همکاری داشته و پس از وی به وزارت المسترشد خلیفه‌ی عباسی برگزیده شد. (جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ۱۱۳/۲) ابوطاهر قمی ملقب به شرف الدین وجیه الملک از وزرای شیعی مذهب سنجر بود. او در جوانی به خدمت عارض سپاه ملک‌شاه پیوست و در سال ۴۸۱هـ/۱۰۸۸م نظام الملک عمل مرو را به عهده‌ی او گذاشت و تا پایان زندگی‌اش این سمت را حفظ کرد و در سال ۵۱۶هـ/۱۱۲۲م پس از یک سال و سه ماه درگذشت و در جوار بارگاه علی بن موسی الرضا(ع) به خاک سپرده شد. (قزوینی رازی، النقض، ص ۲۲۰؛ خواندمیر، دستورالوزراء، ص ۱۹۰؛ کرمانی، ناصرالدین منشی، نساء الاسحار من لطائف الاخبار، ص ۵۹)

د- نقیبان علوی: منصب نقابت در دوره‌ی وزارت خواجه یکی از منصب‌های عالی و مذهبی و حکومتی بود که به جز خاندان علویان به کسی دیگر داده نمی‌شد و خلفا و سلاطین و وزرا در عزل و نصب آنها دخالت داشتند و همواره نقیبان را گرامی می‌داشتند و سعی بر این داشتند که با آنها پیوند خویشاوندی برقرار نمایند. (ابن فندق، تاریخ بهیق، ص ۷۴؛ قزوینی رازی، النقض، ص ۲۸۰)

بی‌جهت نیست راوندی^۱ در کتابش از حضور دبیران رافضی یا اشعری و از وجود دبیران و امیران و شیعیان بلکه همه‌ی مذاهب در دیوان‌های دولتی که بر سر کار باشند، ابراز نگرانی می‌کند. (ر.ک، راحة الصدور، ص ۳۲)

جانبداری از مذاهب: بنا به نوشته‌ی برخی از تاریخ نویسان؛ خواجه نظام الملک نسبت به مذهب شافعی تعصب می‌ورزیده و همه‌ی سعی خود را بر این می‌گذاشته است که این مذهب را اشاعه دهد، بر دیگر مذاهب سخت‌گیری می‌کرده و حتی مدارس نظامیه

^۱ وی حنفی مذهب و بسیار متعصب و دارای افکاری ضدشیعی بوده است.

را به همین منظور تأسیس کرده است. (تاریخ ایران کیمبریج، ۴۲۸/۵؛ مینوی، مجتبی، نقدحال، ص ۲۲۵)

اما شواهدی وجود دارد که سیاست خواجه بر جانبداری از یک مذهب خاصی نبوده، از جمله نزاع بین حنبلیان و شافعیان در بغداد مؤید این مدعا است. در این ماجرا شافعیان از خواجه خواستند از قدرت حکومت برای سرکوب حنبلیان بهره جوید، وی از این کار سر باز زد و در پاسخ به نامه‌ی ابو اسحاق شیرازی مدرس نظامیه بغداد گفت: عدالت و نیز مصلحت امت، به ما اجازه‌ی جانبداری از یک مذهب خاص را نمی‌دهد و به آنان توصیه کرد این گونه بلواها را با تدبیر و پختگی فرو نشانند و از خشونت بپرهیزند. (ابن جوزی، المنتظم، ۳۱۲/۸) حکایت دیگری نیز در تاریخ مشهور است، آن موضوع نام گذاری مدرسه‌ای که توسط ملکشاه در اصفهان بنا شده بود. در هنگام نام گذاری، شاه فرمان داده بود به نام دوامام ابوحنیفه و شافعی ثابت شود ولی خواجه نظام الملک برای ابراز بی‌طرفی از این اقدام جلوگیری کرد و شاه نیز به نظر او احترام گذاشت.^۱

بنداری نیز مطلبی را نقل کرده است، سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی به حاکم اصفهان عبد الله خطیبی او سنی حنفی متعصبی بود که دائم سلطان را علیه شیعیان برمی‌انگیخت و کسان بسیاری را به اتهام همدستی با باطنیان به تیغ اعدام کشاند گفت: «چگونه کارمندان دیوان‌ها در روزگار پدر و جدّم در مذهب و دین آنها کسی ایراد نداشت و تنها در سلطنت من این آلودگی پیش آمده است؟» (تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۱۰۳) و این سخن فرزند ملکشاه سلجوقی می‌رساند که بر خلاف ادعاهایی مبنی بر یک جانبه گرایی مذهبی، می‌توانند شواهدی باشند که خواجه گرچه بر مذهب شافعی بوده، اما از همه‌ی مذاهب و گروه‌ها در دیوان‌ها و دوایر دولتی و امورات استفاده می‌کرده و سیاست کلی وی بر جانبداری نکردن از مذهب خاصی است.

^۱ چون این مدرسه برای خدای تعالی ساخته‌ام قومی را محظوظ و مخصوص کردن و طایفه‌ای را ممنوع و محروم ساختن وجهی ندارد. بنویسید که اصحاب هر دو امام در این مدرسه ثابت باشند، علی التساوی والتعادل و خواستند که نام امام ابوحنیفه را پیش از امام شافعی بنویسند خواجه نگذاشت و مدتی آن کتابت متوقف ماند و سلطان گفت تاخواجه را رضا نباشد هیچ ننویسید و عاقبت با تدبیر خواجه آن را بر پیروان امامان صدر اسلام (امامی الاثمه صدری الاسلام)، وقف کرد و نام هیچ یک از دو امام (ابوحنیفه، شافعی) را نبردند. (نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۹۳)

فعالیت شیعیان در مدارس نظامیه: گرچه شرط مذهب، یکی از شروط ورود به مدارس نظامیه بود ولی مهم‌ترین شرط رعایت ضوابط و احترام به مقررات حاکم بر نظامیه‌ها برای بهره از این مدارس بوده است. سیاست خواجه بر ایجاد وحدت بود و تمایل داشت مذاهب دیگر را جذب نماید به همین خاطر در پاره‌ای مذاهب دیگر سخت‌گیری نداشت و تا زمانی که تخلفی از مقررات آنان سر نمی‌زد می‌توانستند به فعالیت خود ادامه دهند. چنانچه یکی از استادان شیعه به نام ابوالحسن علی بن ابی‌زید نحوی فصیحی آسترآبادی وقتی که افکار خود را آشکار می‌کند، مستمری وی قطع و از نظامیه اخراج گردید. (ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۳۵۰/۲)

دیگر مدرس شیعه مذهب که نامشان در تاریخ ثبت است و در نظامیه‌ی بغداد فعالیت می‌کرد؛ سید علی بن مظفر علوی حسینی ابوالقاسم دبوسی (م-۴۸۲هـ.ق/۱۰۸۹م) به دعوت خواجه نظام الملک منشور تدریس در نظامیه را دریافت کرد و از سال ۴۷۹هـ.ق/۱۰۸۶م تا پایان عمرش در نظامیه‌ی بغداد به امر تدریس اشتغال داشت. ابن اثیر درباره‌ی او می‌نویسد: «در جمادی الاولی این سال (۴۷۹هـ.ق/۱۰۸۶م)، شریف ابوالقاسم علی بن علی الحسینی دبوسی با تجملی عظیم که از فقیهی چون او ماندش دیده نشده بود وارد بغداد شد و در مدرسه‌ی نظامیه بعد از ابی سعد متولی به مدرسی مَرْتَبَت یافت.» (تاریخ الکامل، ۱۳۵/۲۳)

ابوالحسن علی بن محمد طبری کیهراسی (م-۵۰۴هـ.ق) مدرس شیعه مذهب از هم‌درسان محمد غزالی بود و از بهترین شاگردان امام الحرمین جوینی و مُعید درس او در نظامیه نیشابور بود و سپس منصب مدرسی به وی تفویض شد. (ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۳۰۷/۲) او در سال ۴۹۵هـ.ق/۱۱۰۲م به سعایت دشمنانش به باطنی (اسماعیلی) متهم گردید و به دستور سلطان محمد سلجوقی زندانی شد و عده‌ای از دانشمندان و رؤسای مذهبی پاکی دین و خلوص عقیده‌ی وی را گواهی دادند و فرمانی از دارالخلافه نیز مبنی بر آزادی او صادر شد و دوباره به سمت مدرسی خود در نظامیه بغداد بازگشت و تا پایان عمرش (۵۰۴هـ.ق/۱۱۱۱م) در این سمت اشتغال داشت. (ابن جوزی، المنتظم، ۲۳۱/۹؛ سبکی، طبقات الشافعیه و الکبری، ۲۳۱/۷)

ابوالمحاسن رویانی (۵۰۲-۴۱۵هـ.ق/۱۱۰۹-۱۰۲۷م) یکی دیگر از افرادی است که منابع او را در فهرست فعالان نظامیه در این دوره آورده‌اند. او فرزند اسماعیل بن احمد بن

محمدبن رویانی طبری از مشاهیر و محدثان قرن پنجم هجری که در شهر آمل به تحصیل پرداخت و به شهرهای زیادی چون ساری، نیشابور، مرو، بخارا، غزنه، ری، بغداد، حلب، میافارقین و کرج ابودلف، مکه و مدینه، سفر کرد. خواجه نظام الملک به او حرمت می‌نهاد و برای او مدرسه‌ای در آمل برآورد و نیز در ری و اصفهان تدریس کرد. برخی او را از علمای شافعی می‌نامیدند؛ (ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۲/۲۴۳) ولی بیشتر رجال نویسان شیعه وی را عالمی شیعی می‌دانند و عقیده دارند چون تقیه می‌کرد وی را شافعی مذهب دانسته‌اند. گفته‌اند او اولین فردی بود که به الحاد اسماعیلیه فتوا داد و به همین خاطر هم توسط فداییان اسماعیلی در مسجد جامع آمل به ضرب کارد به قتل رساندند. (ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۲/۳۰۸؛ دایرة المعارف تشیع، ۱/۴۳۷)

از دیگر افراد مشهوری که مذهب شیعی داشتند و در نظامیه تحصیل یا تدریس می‌کرده‌اند می‌توان از: ابن هوازن قشیری، ابیوردی، اسماعیل جرجانی، عبدالکریم شهرستانی، سمعانی نام برد (کسائی، مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، ص ۱۳۹). منابع تاریخی از این سیاست‌های شیعیان مبنی بر تقیه به علت سخت‌گیری‌های برخی از فرق اهل سنت، خبر داده‌اند و بر همین اساس است که نمی‌توان بین علمایی که در نظامیه‌ها فعالیت داشته‌اند تفکیک قائل شد.^۱

مقاتل بن عطیه نویسندهی کتاب مناظرهی علمای بغداد نوشته که پس از اینکه مناظره پایان یافت حاضرین به مذهب شیعهی اثنی عشری در آمدند، از آن روز نظام الملک که پدر همسر او بوده دستور داد که از آن تاریخ مدرسان شیعه، فقه مذهب تشیع را رسماً در مدارس نظامیه بغداد تدریس نمایند. (ص ۱۵۹)

بررسی هویت سیاست نامه (سیرالملوک) موجود و تردید در اصالت آن: از سیرالملوک، نسخه‌های خطی گوناگونی باقی است که قدیمی‌ترین آنها نسخه‌ی متعلق به مجموعه‌ی نخجوانی در کتابخانه‌ی ملی تبریز که در حدود دو قرن پس از مرگ خواجه کتابت یافته است. یعنی در سال ۶۷۳ هـ/ق ۱۲۷۵ م، پیراسته‌ترین چاپ سیرالملوک نیز تصحیح هیوبرت دارک^۲ ایران شناس انگلیسی است که براساس نسخه‌ی نخجوانی (۶۷۳ هـ/ق) صورت گرفته و ارجاعات این مقاله به این کتاب جز موارد استثنا

^۱. ر.ک، منابع رجال شیعه مانند: لباب الانساب بیهقی، و کتب رجال تشیع، دایرة المعارف تشیع.

^۲. Hubert Darke

شده همه جا به چاپ مزبور است. هم‌چنین به علت شهرت نام سیاست نامه، به جای نام معتبر سیر الملوک از کتاب خواجه با همان عنوان سیاست نامه یاد خواهد شد. در صفحه‌ی عنوان سیاست نامه نسخه‌ی نخجوانی، این چاپ چنین می‌خوانیم: «هذا کتاب سیر الملوک تألیف الوزير العالم العادل المؤید المظفر نظام الملک الحسین الطوسی و این در حالی است که نام نظام الملک معروف وزیر آلب ارسلان و ملکشاه، چنان که می‌دانیم و همه‌ی تاریخ نویسان گفته‌اند، حسن طوسی است نه حسین طوسی ممکن است شهرت انتساب سیاست نامه به خواجه را قرینه‌ای بر تصحیف نام خواجه (= حسن) به حسین بگیریم، ولی این راه نیز نتیجه‌ای ندارد، زیرا آن گونه که از نوشته‌های تاریخ بر می‌آید، کتاب سیاست نامه به عنوان اثری از خواجه تا یک قرن و اندی پس از وی کاملاً ناشناخته بوده و از اوایل قرن هفتم به بعد، انتساب آن به خواجه در کلام برخی از تاریخ نویسان مطرح شده و سپس به تدریج در قرون بعد، این امر شهرت یافته است، چنان که قدیمی‌ترین نسخه‌ی خطی این کتاب نیز مربوط به همان قرن هفتم است. بنابراین نمی‌توان به شهرت مزبور یا وجود لقب نظام الملک در صفحه‌ی عنوان کتاب، استناد کرد و ذکر مکرر نام حسین طوسی را در صفحه‌ی عنوان و نیز مقدمه‌ی سیاست نامه، صرفاً اشتباه قلمی نُساخت انگاشت. (اقبال آشتیانی، سیاست نامه، ص، الف؛ سیرالملوک تصحیح، هیوبرت)

در مقدمه‌ی کتاب سیرالملوک به موضوع زیر اشاره می‌شود:

« ... بنده حسین الطوسی چنین گوید که چون تاریخ چهار صد و هفتاد و نه آمد... ملک‌شاه اعزّ الله انصاره و ضاعف اقتداره، به بنده و دیگر بندگان برسید که هر یک در معنی مُلک اندیشه کنید و بنگرید تا چیست که در عهد ما نه نیک است و بر درگاه و در دیوان و بارگاه و مجلس ما شرط آن به جای نمی‌آرند... بنده آنچه در این معنی دانسته بود و دیده و به روزگار تجربت افتاده و از استادان آموخته بود، در این خدمت شرح داد و این خدمت را بر پنجاه فصل نهاد، چنان که فهرست بابها به معنی هر بابی ناطق است... و این نسخه از بهر خزانه‌ی معموره عمرها الله نبشت و پیش خدمت آورد، ان شاء الله که پسندیده آید و مقبول گردد » (تصحیح هیوبرت، ص ۴)

در این قسمت از کتاب سیاست نامه‌ی موجود، این تناقض آشکار در صدر و ذیل مقدمه به چشم می‌خورد که مؤید دوگانگی مزبور است؛ از طرفی دیگر، آن گونه که به

روشنی از مقدمه بر می‌آید ملک‌شاه برای تدوین سیاست نامه دعوت عام کرده و خواستار انجام این کار را از افراد بسیاری شده است بنابراین، به جز خواجه، دیگران هم به نوشتن سیاست نامه پرداخته باشند و ممکن است حسین طوسی نیز یکی از آنان باشد. به ویژه اگر در نظر داشته باشیم که عنوان نظام الملکی در عصر سلاجقه، اختصاص به خواجه نظام الملک طوسی مشهور نداشته و این لقب بارها پیش و پس از وی بر وزیران سلجوقی و غیر سلجوقی اطلاق شده است. همان‌گونه که ابن اثیر اولین کسی که این لقب را داشته در عصر طغرل گزارش کرده است (تاریخ الکامل، ۲۳۱/۲۲) پس از خواجه نیز به فرزندان و نوادگان وی نیز اطلاق می‌شده است. (کلوزنر، دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ص ۱۲۸) به همین دلیل پریشانی و تناقض موجود در مقدمه نگارش آن را توسط خواجه با تردید مواجه می‌سازد.

همان‌گونه که پیش از این آمد؛ کتاب سیاست نامه (به عنوان اثری از خواجه) تا یک قرن و اندی پس از وی کاملاً ناشناخته بوده و از اوایل قرن هفتم به بعد، در نوشته‌های تاریخی نام آن را مشاهده می‌کنیم. قدیمی‌ترین نسخه‌ی خطی این کتاب مربوط به همان قرن هفتم است. نویسندگانی همچون موارد زیر تا قرن هفتم کتاب‌هایی را تألیف کرده‌اند و جای جای کتاب‌های خود به زندگی‌نامه و اقدامات خواجه نظام الملک اشاره کرده‌اند، اما هیچ‌ذکری از کتاب سیر الملوک یا سیاست‌نامه نکرده‌اند. (ابوالحسنی مندرجات ضدشیعی در سیاست ... کلام اسلامی، ش ۳۰، ص ۱۳۱)^۱

^۱ « مافروخی (معاصر ملک‌شاه) در کتاب محاسن اصفهان، نویسنده‌ی کتاب مجهول المؤلف، مجمل التواریخ و القصص (تألیف ۵۲۰هـ/۱۱۲۶م)، ابن عمرانی (متوفی حدود ۵۶۰هـ/۱۱۶۶م) در الأبناء فی تاریخ الخلفاء، عبدالکریم سمعانی (متوفی ۵۶۲هـ/۱۱۶۸م) در الأنساب، عروضی سمرقندی در چهار مقاله (تألیف حدود ۵۵۰هـ/۱۱۵۵م)، نویسندگان کتاب بعض فضائح الروافض و نقض (تألیف حدود ۵۶۰هـ/۱۱۶۶م) که مطالب بسیاری درباره‌ی خواجه نوشته‌اند، ابوالفرج ابن جوزی (متوفی ۵۹۷هـ/۱۲۰۱م) در المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، راوندی در کتاب راحة الصدور (تألیف ۵۹۹هـ/۱۲۰۳م)، بُنداری اصفهانی در تاریخ دولت آل سلجوق (شروع تألیف ۶۲۳هـ/۱۲۲۶م)، عوفی (تولد ۵۶۷ یا ۵۷۲هـ/۱۱۷۳ یا ۱۱۷۸م وفات ۶۳۰ یا ۶۴۰هـ/۱۲۳۲ یا ۱۲۴۲م) در جوامع الحکایات، ابن خلکان (۶۰۸-۶۸۱هـ/۱۲۱۲-۱۲۸۱م) در وفیات الأعیان، ابن طقطقی در الفخری (تألیف ۷۰۱هـ/۱۳۰۱م)، هندوشاه صاحبی نخجوانی در تجارب السلف (تألیف ۷۱۳ یا ۷۱۴هـ/۱۳۱۳ یا ۱۳۱۴م)، شبانکاره‌ای در مجمع الأنساب (تألیف ۷۳۳ یا ۷۳۶هـ/۱۳۳۳ یا ۱۳۳۶م)، سبکی (۷۲۷-۷۷۱هـ/۱۳۲۷-۱۳۷۰م) در طبقات الشافعیة الکبری و ابن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴هـ/۱۳۷۳م) در البدایه و النهایه.»

عروضی سمرقندی، که خود در دستگاه سلجوقیان بوده، در چهارمقاله (تألیف حدود ۵۵۰هـ/ق/۱۱۵۵م) علاقه مندان را به مطالعه‌ی کتاب‌های بسیاری توصیه می‌کند، نظیر مقامات بدیع الزمان وحریری، و توقیعات بلعمی و احمد بن حسن میمنندی و ابو نصر کندری (وزیر طغرل بیگ). حتی از خواجه نظام الملک نیز چند جا به مناسبت یاد کرده و نقل مطلب می‌کند، ولی کمترین اشاره‌ای به کتاب سیاست نامه یا سیرالملوک خواجه ندارد. (نظامی، چهارمقاله، ص ۸۹، ۹۱، ۱۳۰)

عوفی در جوامع الحکایات (تألیف در نیمه اول قرن ۷هـ/ق) در برخی بخش‌ها مأخذ حکایات خود را ذکر می‌کند (شرف النبی، مَلَح النوادر و...) اما به رغم آن که پنج حکایت از حکایات سیاست نامه را به عین نقل کرده؛ اما هیچ اشاره‌ای به کتابی با نام سیاست نامه ندارد این نشان می‌دهد که وی با این کتاب و مؤلف آن نا آشنا بوده است. (ص ۲۰۱، ۲۸۲، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۴)

ظاهراً برای نخستین بار در تاریخ طبرستان (تألیف حدود ۶۱۳هـ/ق/۱۲۱۷م) نوشته‌ی ابن اسفندیار است که با نام کتاب سیر الملوک نوشته‌ی خواجه نظام الملک الحسن بن علی بن اسحاق روبه رو می‌شویم و مطالبی منقول از آن می‌خوانیم. (تاریخ طبرستان، ص ۱۴۱، ۱۴۷) و پس از وی پی در پی و با فاصله‌ای نسبتاً زیاد، نام و مطالب کتاب سیرالملوک در کتاب‌هایی چون آثار البلاد و اخبار العباد قزوینی (متوفی ۶۸۴هـ/ق/۱۲۸۵م) (ص ۴۱۲)، تاریخ گزیده حمد الله مستوفی (تألیف در سال ۷۳۰هـ/ق/۱۳۳۰م)، (ص ۷) تاریخ رویان مولانا اولیاء الله آملی (تألیف در نیمه‌ی دوم قرن هشتم) و تاریخ حافظ ابرو (تألیف ۸۱۷هـ/ق/۱۴۱۴م) آورده می‌شود و در قرون اخیر شهرتی وسیع می‌یابد. (ر.ک. تاریخ حافظ ابرو) صاحب کشف الظنون در قرن یازدهم هجری نام سیاست نامه‌ی خواجه را آورده است^۱ حاجی خلیفه هم به این نتیجه رسیده که بخش دوم سیاست نامه از آن خواجه نظام الملک نیست. اقبال آشتیانی می‌نویسد:

^۱ « سیر الملوک فارسی لنظام الملک حسن الوزیر بن علی الطوسی المتوفی ۴۸۵. آلفه فی وزارتہ سنہ ۴۶۹ لملکشاه السلجوقی وجعله علی ۳۹ فصلاً، ثم جعله الیمینی ۵۱ و وضع کل فصل موضعه لیکون علی خلاف وضع المؤلف » (حاجی خلیفه، ۱۰۴/۳)

« برمن تقریباً مسلم است که حتی اولین نسخه‌ای هم که محمد مغربی یا ناسخ برای سلطان محمد تحریر کرد، به عین عبارات نظام الملک نبوده و تغییرات و اضافاتی در آن راه یافته بوده و از آن روز تا عهد ما هم خطاطان و نسخه نویسان هر چه توانسته‌اند آن را تغییر و تبدیل داده‌اند، به طوری که از آن دو نسخه‌ی خطی شبیه به یکدیگر نمی‌توان یافت...» (مینوی، نقد حال، ص ۲۴۴)

هیوبرت دارک، انگلیسی مصحح دیگر سیاست نامه، می‌نویسد:

« قسمت اعظم کتاب، شامل مطالبی است مأخوذ از منابع دیگر و حکم کردن بر اصل بودن یا نبودن آنها بسیار مشکل است؛ چه شاید محمد ناسخ یا کسی دیگر حکایت‌ها و نقل‌ها را به کتاب افزوده باشد و هیچ وسیله برای پیدا کردن آنها نیست.» (سیرالملوک، ص ۲۷ مقدمه‌ی مصحح)

علامه محمد قزوینی، مصحح دیگر سیاست نامه نیز که از نادرستی مطالب تاریخی این کتاب به ویژه در نیمه‌ی دوم آن سخن گفته، با اشاره به حکایت قرامطه و امیر نصر سامانی^۱ می‌نویسد:

«این حکایت هم مانند بسیاری از حکایات این کتاب که کنز الخرافاتش باید نامید به کلی افسانه‌ی اختراعی متعصبین متأخرین است...» (سیاست نامه. مقدمه مصحح)

تناقض در مندرجات سیاست نامه: از بررسی مندرجات فصول کتاب سیاست نامه مشخص می‌شود تناقض‌هایی بین مطالب نیمه‌ی اول (از فصل اول تا فصل سی و نه) و نیمه‌ی دوم (از فصل چهلم تا فصل پنجاهم) به چشم می‌خورد که هر خواننده‌ی کنکاوی را به تردید وا می‌دارد که چگونه مرد خردمند و آینده نگری و فاضل و عالمی مانند خواجه نظام الملک که به شهادت همهی تاریخ نویسان مغز متفکر و محور قدرت امپراتوری بزرگ سلجوقیان بوده است ولی در نگارش کتابش این همه تناقض آشکار وجود داشته باشد. با توجه به اینکه در مقدمه، نگارش کتاب در دو مرحله انجام شده است، میان مندرجات و آموزه‌های کتاب عمدتاً در نیمه‌ی دوم آن یعنی فصل‌های پایانی کتاب، تضادهای بعضاً فاحشی به چشم می‌خورد که انتساب آن فصول به ویژه مندرجات ضدشيعی سیاست نامه به خواجه نظام الملک را به شدت مخدوش می‌نمایاند. علی ابوالحسنی معتقد است؛ این بخش (بخش دوم) از کتاب که حاوی خصومتی کور و

^۱. در فصل چهل و هشتم سیاست نامه موجود است.

بیمارگونه با شیعیان است، شاید به قلم فرد یا افراد دیگری غیر از خردمند و سیاست مداری همچون خواجه نظام الملک توسی نگارش یافته و سال‌ها پس از قتل وی در خلال سیاست نامه گنجانده شده یا به آن الصاق گشته است. (مندرجات ضدشیعی در سیاست نامه... کلام اسلامی، ش ۳۰، ص ۱۳۹)

نباید فراموش گردد که خواجه نظام الملک یکی از دبیران برجسته و کارکنان بوده که به فنون و آداب نویسندگی تسلط کامل داشته است و همین هنر بود که او را به آن منصب والا رساند و بیش از ۵۳ سال در امور دیوانی و عالی ترین مناصب حکومتی اشتغال داشته و بسیار سنجیده می‌نماید این تناقضات ادبی، سیاسی، مذهبی از قلم چنین شخصیتی تراویده باشد. برای روشن شدن این موضوع به چند نمونه از این تناقض‌ها اشاره می‌گردد:

۱- در نیمه اول کتاب در فصل سیزدهم نویسنده خاطر نشان می‌سازد که؛ «پادشاه را رأی قوی به از لشکر قوی، والحمدلله که خداوند عالم را این هر دو هست.» یا این که در فصل هجدهم می‌نویسد: «الحمد لله... خداوند عالم را خلدالله ملکه هم رأی قوی است و هم مردان کار و تدبیر دارد اگر درباره‌ی لزوم مشورت پادشاه با پیران پخته در این کتاب سخنی می‌رود، صرفاً «از جهت شرط کتاب است که هیچ نکته‌ای در آن فروگذار نشده باشد.» ولی در نیمه دوم کتاب، در فصول چهارم و پنجم و ششم به طور مستقیم و غیر مستقیم، فضایی آشفته و ناخوشایند از اوضاع سیاسی و روش مدیریت کشور ترسیم شده و سخن از سپردن کارهای مهم به کارناکردگان و کودکان و جوانان می‌رود و به شدت از تاخت و تاز عناصر بی‌کفایت و بی‌اصل و فضل در امور دیوانی و انزوا و خانه‌نشینی انتقاد می‌گردد.^۱

^۱. «...هر آن گاه که وزیر بی‌کفایت باشد و پادشاه غافل، نشانش آن باشد که یک عامل را از دیوان دو عمل فرمایند یا سه و پنج و هفت. و امروز، مردم هست که بی‌هیچ کفایتی که در او هست ده عمل دارد و اگر شغلی دیگر پدیدار آید هم بر خویشتن زند و اگر سیمش بذل باید کرد بذل کند و بدو دهند و اندیشه آن نکنند که این مرد اهل این شغل هست یا نه؟! کفایتی دارد یا نه؟!... و باز مردان کافی و شایسته و جلد و معتمد و کارها کرده را محروم گذاشته‌اند و در خانه‌ها معطل نشسته‌اند و هیچ کس را اندیشه و تمیز آن نمی‌باشد که چرا باید که مجهولی، بی‌کفایتی، بی‌اصولی، بی‌فضلی چندین شغل دارد و معروفی، اصلی معتمدی یک شغل ندارد و محروم و معطل باشد؟! خاصه کسانی که بر دولت، حق واجب گردانیده باشند و خدمت‌های پسندیده کرده و شایستگی نموده.» (سیاست نامه، فصل چهارم و پنجم)

در این قسمت از سیاست نامه معلوم نیست که؛ این هرج و مرج آشکار درکشور، چگونه با آن، رأی قوی شاه برخوردار وی از مردان کار و تدبیر که در فصل هجده جمع می‌شود؟! و دیگر اینکه نقش و مسؤولیت وزیری مقتدر و بی‌رقیبی چون نظام الملک که دستگاه حکومت سلجوقی به مدت ۳۰ سال به دست توانای او می‌گردید، در این میانه چیست؟! علی ابوالحسنی در مورد نگارش سیاست نامه نوشته است، عبارتهای نیمه‌ی اول سیاست نامه، از لحاظ سبک شناسی ادبی با نثر نیمه‌ی دوم کتاب تفاوتی بارز داشته و نتایج اوصاف نکرده به صورت مجهولی بی‌کفایتی، بی‌اصلی، بی‌فضلی، معروفی اصلی معتمدی، در فصول یکم تا سی و نهم هیچ‌گاه به کار نرفته و این سنخ تعبیر، بیشتر یادآور نثر رایج در قرن ششم هجری است که نمونه‌های آن بارها در دو کتاب بعضی فرائض الروافض و نقض (مربوط به نیمه‌ی قرن ششم هجری) آمده است. (همان، ش ۳۰، ص ۱۴۰)

۲- نوع برخورد با دیلمیان شیعه مذهب نیز در نیمه‌ی اول و دوم سیاست نامه کاملاً متفاوت است. در نیمه‌ی اول فصول نوزدهم و بیست و چهارم کتاب، نویسنده حضور این طایفه را در ارتش و حتی در خیل حارسان دربار و ملتزمان رکاب شاه می‌پذیرد و به شاه توصیه می‌کند که درگاه نباید خالی از این مردان باشد. ولی در نیمه‌ی دوم، به شدت با این جماعت برخورد شده و به عنوان عناصری پلید و کافر و بد دین، آمده و اخراج آنان از دوایر دولتی درخواست می‌شود.^۱

اما در نیمه‌ی دوم کتاب سیاست نامه به یک باره آن خوی عطف و روح بلند پروازانه‌ی نسبت به دیلمیان، لحن تغییر می‌کند و خواجه فردی خشن و عصبی می‌شود

^۱. «از دیلمان هیچ پادشاهی بیدارتر و زیرکتر. پیش‌بین‌تر از «عضدالدوله» (مقتدرترین امیر شیعی آل بویه) نبوده است و عمارت دوست داشتنی و همت بلند و با سیاست بود (سیاست نامه، فصل سیزدهم)... دویست مرد باید بر درگاه که ایشان را مفردان گویند، مردان گزیده هم بدیدار و قد نیکو و هم به مردی ودلاوری تمام. از این جمله صد خراسانی و صد دیلمی که در حضر و سفر از خدمت غائب نباشند و همیشه بردرگاه باشند و ایشان را لباس‌های نیکو بود. (سیاست نامه، فصل نوزدهم)... چون لشکر همه از یک جنس باشند از آن خطرهای خیزد و سخت کوش نباشند و تخلیط کنند. باید که از هر جنسی باشند و دوهزار مرد دیلمی و خراسانی باید که مقیم درگاه باشند. (همان، فصل بیست و چهارم).. امیران عرب و کردان و دیلمان و رومیان و آن کسانی که در طاعت داری نوعهدند باید گفت تا هر کسی از ایشان فرزندی یا برادری بردرگاه مقیم دارند... و دیلمان و کوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره و مانند این که اقطاع و نان پاره دارند همچنین پانصد مرد از ایشان باید که بر درگاه مقیم باشند تا بوقتی که حاجت آید به هیچ‌گونه درگاه از مرد کار خالی نباشد.» (همان، فصل بیست و پنجم)

و کشور را از ناحیه^۱ این قوم در خطر می‌بیند و نسبت‌های تندی هم چون سگ و مار، بدمذهب، کافر، بدعت‌گذار، ملعون و... به آنها می‌دهد.^۱

سپس در ماجرای اردم که به گوش آلب ارسلان رسیده بود که وی دبیری دیلمی را به کار گرفته او را بازخواست می‌کند و دیلمیان و اهل عراق را بد مذهب و بد دین و دشمن ترکان می‌شمارد. (ر.ک، سیاست نامه، فصل چهل و یکم)

۳- دیگر تفاوتی که در بین حکایت‌های سیاست نامه وجود دارد، ماجرای ترمذ الپتگین، سپهسالار مشهور خراسان در دوره‌ی سامانیان است که فرزند اوسبکتکین مؤسس سلسله‌ی غزنویان است، نسبت به امیر منصور بن نوح سامانی، که هم در نیمه‌ی اول فصل بیست و هفتم سیاست نامه آمده است و هم در نیمه‌ی دوم کتاب در فصل چهل و ششم. اما شرح ماجرا و رمز ترمذ الپتگین و ایام حکومت وی بعد از پادشاهی منصور در نیمه‌ی اول و دوم کتاب، با یکدیگر تفاوتی فاحش دارد. در فصل بیست و هفتم، علت ترمذاو، نگارش نامه‌ای است که الپتگین در آغاز سلطنت امیر منصور مبنی بر شایسته‌تر بودن عمّ وی برای جانشینی نوح می‌نویسد و افتادن آن به دست منصور، همراه با بدگویی اطرافیان، به خشم شدید امیر منصور و تصمیم وی به کشتن الپتگین می‌انجامد و الپتگین هم به مقابله برمی‌خیزد. (ر.ک، همان. فصل بیست و هفتم)

حال آن که در فصل چهل و ششم، زمان حکومت الپتگین و همچون موارد دیگر به فتنه و توطئه‌ی باطنیان، و تمایل منصور به آنان باز می‌گردد و این که الپتگین می‌خواهد نزد سلطان برود و حقیقت حال را به وی بفهماند و باطنیان را بر سر جای خود بنشانند، که آنها در میان راه به وی حمله می‌کنند و او به سمت جیحون می‌رود و داستان به گونه‌ای متناقض با داستانی که در فصل بیست و هفتم نقل شده، بیان می‌شود. (ر.ک، همان. فصل چهل و ششم)

^۱. «... دبیران خراسانی حنفی مذهب یا شافعی مذهب پاکیزه باشند، نه دبیران و عاملان بدمذهب عراق به خویشتن راه ندادندی و ترکان نه هرگز روا داشتندی و یا رخصت دادندی که ایشان را شغل فرمایند، گفتندی: اینان هم مذهب دیلمان اندوهواخواه ایشان. چوپای سخت‌کنندکار برترکان بزیان آرند و مسلمانان را رنجها رسانند...» (سیاست نامه، فصل چهل و یکم)

در فصل بیست و هفتم، ماجرای بریدگی و تمرّد الپتگین را مربوط به شش سال پس از آغاز پادشاهی امیر منصور می‌داند، درحالی که همین داستان در فصل چهل ششم، پانزده سال پس از شروع سلطنت وی ذکر شده است.

از مقایسه‌ی مطالبی که از کتاب سیاست نامه نقل شد به روشنی مشاهده می‌شود که لحن نوشتاری نیمه‌ی نخست کتاب، مبین دوراندیشی و سازگاری با دگراندیشان دینی و مذهبی و رفتار و اندیشه‌ی بلندخواجه در تمام امورکشورداری با رعایت عدالت اجتماعی است. ولی در بخش دوم، تنش درونی و چالش بیرونی او را بازتاب می‌دهد و خشونت، تنگ نظری، بدبینی و سختگیری در لحن مطالب آشکار است. از این حیث، با قرائنی دقیق، می‌توان تمایز آشکاری میان دو بخش اول و دوم سیاست نامه را باز یافت. (ر.ک: فصول یادشده در سیاست نامه)

اظهارات داماد خواجه بعد از مناظره‌ی علماء شیعه و سنی: ابوالهیجا مقاتل بن عطیه که داماد نظام الملک وحنفی مذهب بود. (ابن عطیه، مقاتل، مناظره‌ی علمای بغداد، مقدمه‌ی مترجم)، از برگزاری مناظره‌ای بین علمای علوی و سنی که به دستور ملکشاه در نظامیه‌ی بغداد برگزار شده و خود شاهد این مناظره بوده و آن که چه گذشته را نوشته است. ابوالهیجا مقاتل بن عطیه در این گزارش که امروز در دسترس ما است پایان این مناظره را که به مدت سه روز به طول انجامید حاضر و ناظر بوده و تمامی آنچه را در آنجا مورد گفتگو قرار گرفته، ثبت و ضبط کرده است، چنین اظهار داشته در پایان این مناظره ملکشاه و هفتاد نفر از بزرگان حاضر با کشف حقیقت تشیع خود را برملا ساختند.^۱

این نویسنده علت قتل خواجه و ملکشاه را همین تغییر مذهب آنان، توسط سنیان متعصب می‌داند. البته در بررسی‌ها نتیجه‌ای حاصل نشد که آیا کسی تاکنون تحلیلی در

^۱. «... در پایان مناظره پادشاه (ملکشاه) روبه حاضران کرد و گفت: «... امروز به همه اعلام می‌دارم من اکنون تشیع خود را در برابر شما رسماً اعلام می‌دارم و هرکس خواست بامن و در کنار من باشد با کمال شهامت تشیع خویش را برملا نماید.» در جایی دیگر می‌نویسد: «... با کشف حقیقت و درخشش انوار تابناک هدایت برحضر مجلس به ویژه در پیرو سخنان و اعترافات شاه و وزیر آگاهش بیشترین علمای آن روز و وزرا و رجال مملکت حاضر در آن مجمع که به هفتاد نفر می‌رسیدند به مذهب حقّ شیعه اثنی عشری در آمدند... و از آن روز جناب نظام الملک که خود پدر همسر من نیز می‌باشد دستور داد که از آن تاریخ اساتید و مدرسان نامی شیعه، فقه مذهب تشیع را رسماً در مدارس نظامیه بغداد تدریس نمایند.» (ابن عطیه، مناظره‌ی علمای بغداد، ص ۱۵۹)

این مورد داشته یا نه، به طور قطع می‌بایستی مطالبی در این زمینه وجود داشته باشد. این موضوع نیز نیاز به پژوهش جداگانه دارد. نام مقاتل بن عطیه در بسیاری از نوشته‌های دیگر تاریخ نویسندگان به ویژه ابن جوزی، ابن اثیر و ابن خلکان آمده است. (المنتظم، ۳۰۷/۱۶؛ تاریخ کامل، ۱۸۳/۲۳؛ وفيات الاعیان، ۲۹۰/۳)

نتیجه‌گیری

آنچه که در این مقاله مورد بررسی و تحقیق قرار گرفت از آثار منسوب به خواجه نظام الملک و حکایت‌های تاریخی که از زندگانی او باقی است و بسیاری از نویسندگان و تحلیل‌گران شخصیت و اندیشه‌های خواجه نظام الملک را براساس مندرجات سیاست نامه‌ای که امروزه در دسترس هست، به ویژه مطالب ضدشیعی مندرج در برخی فصول این کتاب، ترسیم کرده‌اند، تضادها و تناقضات موجود بین مندرجات بعضی فصول، نمی‌تواند همان سیاست نامه‌ای باشد که به قلم خواجه نظام الملک نگاشته شده باشد و انتساب سیاست نامه‌ی موجود را به خواجه با تردید مواجه می‌سازد. مسلماً مطالبی توسط افراد و نسخ به مرور زمان در آن راه یافته و یا مطالبی از آن حذف شده، ولی آنچه که مسلم است برخی از مطالب کتاب، اندیشه‌ی خواجه نظام الملک را انعکاس داده است. به گمان می‌رسد آنچه که از خواجه نظام الملک شافعی مذهب فردی متاخصم و شیعه ستیز ترسیم کرده است. دشمنی او با قرامطه و اسماعیلیان و شخص حسن صباح است که او را دشمن سرسخت شیعیان معرفی کرده و این نظرها به وضوح در سیاست نامه بازتاب یافته است، هرچند که این فرقه‌ها از تشیع منشعب شدند ولی آرای آنان مورد قبول هیچ یک از مذاهب اسلامی چه شیعه و چه سنی نیست و نمی‌توان عقاید آنها را به حساب دیگر مذاهب شیعه گذاشت و خواجه را دشمن سرسخت شیعیان پنداشت. این گمان در چگونگی روابط خواجه نظام الملک و مشی عملی و سیاسی و رفتارهای وی با دیگر مذاهب به ویژه رابطه‌ی حسنه‌ی او با شیعیان و علویان آشکار می‌شود.

به گمان می‌رسد طرح این‌گونه اتهام‌ها و نسبت‌های ناروا به خواجه نظام الملک، دست‌های غرض‌آلود و تفرقه افکنان بین مذاهب یا متعصبان مذهبی در کار بوده باشد و هدف آنان کمرنگ جلوه دادن خدمات ارزنده‌ی این شخصیت مسلمان و خردمند ایرانی بوده که با موفقیت توانسته برگ زرینی بر اوراق زرین تمدن اسلامی در تاریخ اسلام و

ایران بیافزاید و نقش و آوازه‌ی ایران و هوشمندی ایرانیان را بر عرصه‌ی جهان رساتر سازند.

بر عهده‌ی پژوهش‌گران و علاقه‌مندان به فرهنگ و تمدن ایران و اسلام است که توجه دقیق اهل تحقیق و پژوهش به آثار ارزشمند این خواجه‌ی اندیشمند که حاصل تدابیر مدبرانه و خدمات عالی‌هی علمی، فرهنگی، سیاسی، مذهبی و اقتصادی چند دهه‌ی وزارت با کفایت اوست که برای ما به یادگار مانده است، داشته باشند.

📖 کتاب‌نامه:

۱. ابن اثیر، عزیزالدین. تاریخ الکامل (تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران). ترجمه‌ی ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی (چاپ دوم)، ۱۳۶۵.
۲. ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن. تاریخ طبرستان. مصحح عباس اقبال آشتیانی، تهران: انتشارات کلاله‌ی خاور، ۱۳۲۰.
۳. ابن جوزی، ابوالفرج. المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد. منظر الانسان ترجمه‌ی و فیات الاعیان و انبیاء ابناء الزمان (سه جلدی). ترجمه‌ی احمد بن شجاع السنجرى؛ تصحیح و تعلیق فاطمه مدرس، ارومیه: انتشارات دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۰.
۵. ابن عطیه، ابوالهیجاء مقاتل. مناظره علمای بغداد (مؤتمرالعلماء بغداد). ترجمه‌ی علی لواسانی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی شبیر (چاپ سوم)، ۱۳۸۶.
۶. ابوالحسنی (منذر)، علی. «مدرجات ضد شیعی سیاست نامه از آن خواجه نظام الملک نیست». فصلنامه تخصصی کلام اسلامی، ۱۳۷۸، تابستان، پاییز، بهار، شماره‌های: ۲۹، ۳۰، ۳۱.
۷. اقبال آشتیانی، عباس. وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
۸. باسورث، کلیفورد ادموند. سلسله‌های اسلامی جدید، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز)، ۱۳۸۱.

۹. بنداری اصفهانی. تاریخ سلسله سلجوقی (ترجمه زُبده النصره و نخبه العصره).. ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
۱۰. بویل، جان اندرو (گردآورنده). تاریخ ایران کیمبریج، (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان). ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیر کبیر (چاپ هفتم)، ۱۳۷۸.
۱۱. بیرونی، ابوریحان. آثارالباقیه. ترجمه‌ی اکبر داناسرشت. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳.
۱۲. بیهقی، ابن فندق ابوالحسن علی بن زید. تاریخ بیهق. به کوشش احمد بهمنیار، تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۶۱.
۱۳. ----- . لباب الانساب واللقاب والاعقاب، تحقیق مهدی رجایی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۶۹ (۱۴۱۰هـ ق)
۱۴. ثروت، منصور. وصیت نامه (خردنامه). تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۱۵. جعفریان، رسول. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری. قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۷۵.
۱۶. جوینی، عطاملک بن محمد. تاریخ جهانگشای جوینی. تهران: تصحیح حبیب الله و تعلیقات عباسی و ایرج مهرکی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵
۱۷. حسینی ارموی، میرجلال الدین (محدث). تعلیقات نقض. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
۱۸. حسینیان مقدم، حسین و دیگران. تاریخ تشیع. زیر نظر احمد رضا خضری، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) و قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (چاپ چهارم)، ۱۳۸۶
۱۹. حلمی، احمد کمال الدین. دولت سلجوقیان. ترجمه و اضافات عبدالله طاهری و دیگران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ۱۳۷۸.
۲۰. حموی، یاقوت بن عبدالله. معجم البلدان. ترجمه‌ی علینقی منزوی. ویراستار محمد جوزی و نادر کریمان. سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت فرهنگی. تهران: ۱۳۸۰.
۲۱. خوافی، شهاب الدین عبدالله (حافظ ابرو). زبده التواریخ (تاریخ حافظ ابرو). به تصحیح کمال حاج سید جوادی، تهران: سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۲. خوندمیر، غیاث الدین بن همام الدین. دستورالوزراء. به کوشش سعید نفیسی، تهران: اقبال، ۱۳۵۵.
۲۳. دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران. تهران: نشر شهید سعید محبی. ۱۳۸۴. (چاپ ششم).
۲۴. دهخدا، علی اکبر. لغت نامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.

۲۵. راوندی، محمدبن علی بن سلیمان. راحة الصدور آية السرور در تاریخ آل سلجوق. حواشی مجتبی مینوی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴.
۲۶. رشیدالدین فضل الله همدانی. جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و زاریان و داعیان و زاریان). به کوشش محمد تقی دانش پژو و محمد مدرسی زنجانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
۲۷. سُبکی، تاج الدین ابی نصر عبدالوهاب. طبقات الشافعیه الكبرى. به کوشش عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمودالطناحی، بیروت: عیسی البابی الحلبی، ۱۹۶۶.
۲۸. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم محمدبن منصور التمیمی. الانساب. تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دائره المعارف العثمانیه، ۱۳۸۲هـ / ۱۹۶۲م.
۲۹. طباطبایی، جواد. خواجه نظام الملک. تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵.
۳۰. عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی. آثارالوزراء. به کوشش میرجلال الدین ارموی حسینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
۳۱. عوفی، سدید الدین محمد. جوامع الحکایات و لوامع الروایات. به کوشش جعفرشعار، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (چاپ دوم)، ۱۳۶۷.
۳۲. قزوینی رازی، عبدالجلیل. النقص (بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض). به کوشش جلالالدین حسینی ارموی (محدث)، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶.
۳۳. کانپوری، عبدالرزاق. زندگانی بوالحسن بن اسحاق طوسی یا نظام الملک. ترجمه و نگارش مصطفی طباطبایی، تهران: انتشارات ماهنامه هور، ۱۳۵۰.
۳۴. کرمانی، ناصرالدین منشی. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار. به کوشش میرجلالالدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
۳۵. کسای، نورالله. مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن. انتشارات امیر کبیر (چاپ سوم)، تهران: ۱۳۷۴.
۳۶. کلوزنر، کارلا. دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی). ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴.
۳۷. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. زین الاخبار (تاریخ گردیزی). تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۳۸. مافروخی اصفهانی، مفضل بن حسین. محاسن اصفهان. مصحح سیدجلال تهرانی، تهران: بی‌نا، ۱۳۱۲.
۳۹. محمد بن منوربنابی سعید بن طاهر بن ابی سعید میهنی. اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید. به تصحیح تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات آگاه (چاپ هشتم)، ۱۳۸۸.

۴۰. مستوفی، حمدالله بن ابی بکر. **تاریخ گزیده**. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیر کبیر (چاپ پنجم)، ۱۳۸۷
۴۱. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین. **مروج الذهب و معادن الجواهر**. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۴۲. مؤید ثابتی، علی، **اسناد و نامه‌های تاریخی «از اوائل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهدشاه اسماعیل صفوی»**، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۴۶.
۴۳. میرخواند، میرمحمدبن سید برهان الدین خاوندشاه. **روضه الصفا**. تلخیص عباس زریاب، تهران: انتشارات علمی (چاپ دوم)، ۱۳۷۵.
۴۴. مینوی، مجتبی. **خواجه نظام الملک طوسی، نقد حال**. تهران: انتشارات خوارزمی (چاپ سوم)، ۱۳۶۷.
۴۵. نخجوانی، هندوشاه. **تجارب السلف**. به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۷.
۴۶. نظام الملک، حسن بن علی. **سیاست نامه (سیر الملوک)**. به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: انتشارات اساطیر (چاپ دوم)، ۱۳۶۹.
۴۷. ----- . **سیر الملوک (سیاست نامه)**. به اهتمام هیو برت داراک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی (چاپ هشتم)، ۱۳۶۹.
۴۸. نظامی عروضی، ابوالحسن. **چهارمقاله**. به کوشش محمدمعین، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.
۴۹. نیشابوری، ظهیرالدین. **سلجوقنامه**. تصحیح محمد رضانی، تهران: انتشارات گلانه خاور، ۱۳۳۲.